

## به نام نقش بند صفحه ی خاک

سلام دانش آموزان عزیز این با سپاس از پرودگار هستی بخش، مجموعه ی که برایتان گردآوری نمودم حاوی مناسب ترین روش ها و راه های یادگیری املا و معنی واژه برای کنکور سراسری است. امیدواریم این مجموعه را به خوبی مطالعه کنید و ما را در دریای عبادت خود بی نصیب نگذارید و قطره ای از محبتتان را نیز نثار بنده کنید. التماس دعا

**\*واژه های هم آوا برای املا ی کنکور سراسری ( این واژه ها به کوشش استاد و دوست نازنینم، دکتر محمود مهرآوران ،استاد ادبیات دانشگاه قم جمع آوری شده است.)**

گروهی از واژه ها از نظر گفتار یا شکل ظاهری در زبان فارسی یکسان هستند اما از نظر نوشتاری و معنایی تفاوت دارند . درنوشتن متن ممکن است گاهی در املا ی صحیح این واژه ها اشتباه شود. درمعنی واژه نیز باید دقت کنیم که معنای آن ها جابه جا نشود.تعدادی از پرکاربردترین واژه های مشابه با معنی مختصر آن چنین است.

آجل	آینده-بعد از این
عاجل	فوری-کنونی-شتابان-زودرس
آذر	ماه نهم شمسی
آزر	نام پدر یا عموی حضرت ابراهیم
اثاث	لوازم خانه
اساس	بنیاد
اثم	گناه
اسم	کلمه ای برای نامیدن انسان، حیوان و..
اصم	ناشنوا-کر
اثیر	طبقه ای آسمان-جو
عصیر	عصاره-شیره ی هرچیز
اسیر	گرفتار
اجل	مرگ-مهلت مدت هرچیز
اجل	بزرگوارتر-والا تر
احتراز	دوری کردن-اجتناب
اعتراض	اظهار نارضایتی

اهتزاز	جنبش - حرکت
اعتزاز	عزیز شمردن
اذلال	ذلیل کردن
اضلال	گمراه کردن
أشراف	بزرگان
إشراف	از بالا به پایین دیدن - آگاهی و اطلاع داشتن
استعفا	تقاضای کناره گیری از سمت و شغل
استیفا	حق چیزی را به طور کامل ادا کردن - تمام و کمال گرفتن مال یا حق خود از دیگری
إعلام	آگاه کردن
أعلام	نام های خاص - نشان ها - نامداران
أعمال	کارها - ج عمل
إعمال	مصدر: به کار بستن - اجرا کردن
إهمال	سهل انگاری
أقدام	قدمها - گام ها
إقدام	قدم پیش گذاشتن - اقدام کردن
الغا	لغو کردن
القا	فکر دلخواه را در ذهن کسی به وجود آوردن
الیم	دردناک
علیم	دانا - آگاه
أمارات	نشانه ها
إمارات	فرمانروایی - امیرنشینی
عمارت	آبادانی - آباد کردن
انتفاء	نفی کردن
انتفاع	سود بردن
انطفاء	خاموش شدن

انذار	پند دادن- نصیحت کردن
انظار	جمع نظر- دیده‌ها- چشم‌ها- افکار- ذهن‌ها
انتساب	نسبت داشتن
انتصاب	گماشتن- نصب کردن
أنعام	چهارپایان
إنعام	بخشش- نعمت دادن
انفاس	جمع نَفَس- نفس‌ها- دم‌ها
انفس	جمع نفس-
انگُشت	عضو دست و پا
انگِشت	زغال
احوال	جمع حال- وضعیت روحی و جسمی
اهوال	جمع هول- ترس‌ها- بیم‌ها
بحار	جمع بحر- دریا
بهار	فصل اول سال
بدوی	ابتدایی- آغازی
بَدوی	بیابانی- صحرائشین
براعت	کمال فضل و ادب
برائت	بی گناهی- دوری- بیزاری
ثمر	میوه
سمر	افسانه
ثمن	قیمت
سمن	نام گلی
ثمین	گرانبها
سمین	چاق
ثنا	ستایش- مدح- دعا- شکر- حمد

سنا	روشنی
ثواب	پاداش
صواب	درست-مناسب
جانی(فارسی)	منسوب به جان-عزیز
جانی(عربی)	جنایتکار
جذر	ریشه-اصطلاح ریاضی
جزر	در برابر مد-پایین رفتن آب دریا
جُمْل	جمع جمله
جَمَل	شتر
حارّ	گرم
هار	مبتلا به بیماری هاری-خشمگین-گستاخ
حارث	کشاورز
حارس	نگهبان
حایل	مانع
هائل	ترسناک
حذر	دوری کردن
حضر	مقابل سفر-اقامت در شهر یا مکان ثابت زندگی
حور	زیبای بهشتی
هور	خورشید
حیات	زندگی
حیاط	فضای سرگشوده
خاستن	ظاهر شدن-پدید آمدن-برخاستن
خواستن	طلب کردن-دعوت کردن-فراخواندن
خسایس	جمع خسیسه-کسان یا چیزهای پست و بی ارزش
خصایص	ویژگی ها-جمع خصیصه

خَلَط	مخلوط کردن- درهم آمیختن
خَلِط	چیز آمیخته شده با چیز دیگر
خَمَار	باده فروش
خُمَار	احساس سنگینی و افسردگی بعد از خوردن برخی مواد
دِمَاغ	مخ- ذهن- اندیشه
دَمَاغ	بینی- شامه
داعی	دعاکننده
داهی	زیرک-باهوش
دیار	سرزمین
دِیَار	هرموجود زنده
ذَقَن	چانه-زندان
زغن	نوعی پرند شکاری
زَلَت	لغزش-سهو-خطا
ذَلَّت	خواری
رَستَن	رهایی یافتن
رُستَن	رویدن
زرع	زراعت-کشت
ذرع	مقیاس طول وقديم
زَوَار	بسیار زیارت کننده-زائر
زُوار	جمع زائر-زائران
سبا	نام سوره ای در قرآن-نام سرزمینی
صبا	نسیم ملایم
سَبَع	هفت
سَبْع	یک هفتم
سَبْع	حیوان درنده

سعود	جمع-سعد-سعادت ها-خوش بختی ها
صعود	بالارفتن از جایی-دست یافتن به امتیاز یا مقام بالاتر
سفیر	پیام آور
صفیر	صدا-فریاد
سموم	جمع سم
سَموم	باد سوزان و زهر آلود
شادروان	مرحوم
شادروان	پرده ی بزرگ در برابر ایوان شاهان و امیران در روزگار گذشته
شبح	سیاهی که از دور به نظر می آید-جمع آن اشباح
شبه	نوعی سنگ سیاه و براق و کم ارزش
شست	انگشت بزرگ و پهن دست و پا
شصت	عدد
صُدره	قسمت بالای سینه-جامه ای بی آستین که سینه و شانه ها را می پوشاند.
سِدره	نام درختی در آسمان
طُرفه	چیز بدیع و نادر-شگفت آور
طُرفه	یک بار جنباندن پلک
ظَهر	طرف پشت چیزی
ظُهر	هنگام ظهر
عَذَب	گوارا
عزب	مجرد
عُمران	آبادانی-آباد کردن
عِمران	نام پدر حضرت موسی(ع)-آل عمران
عمل	کار
أمل	آرزو-امید
عَناب	انگور فروش

عَنَاب	دانه های دارویی-سجده گونه
عُرّه	روز اول ماه قمری
عِرّه	مغرور شدن
غذیر	آبگیر-گودال آب
قدیر	توانا-از نام ها و صفات خداوند
غَنّا	توانگری
غِنّا	آواز
فراغ	آسایش
فراق	دوری
فطرت	سرشت-طبیعت
فَترت	رکود میان دو زمان فعال
قدر	ارزش-اندازه
قَدَر	تقدیر-سرنوشتن
عَدَر	مکر-خدعه-بی وفایی
قَدَم	گام
قِدَم	قدیم بودن در برابر حدوث
گذاشتن	قرار دادن چیزی را درجایی-وضع کردن-تاسیس کردن-قانون گذار-بنیان گذار
گزاردن	به جا آوردن-ادا کردن-انجام دادن-اجرا کردن-نماز گز-وام گزار-خدمت گزار-تعبیر کردن-شرح دادن: گزارنده-خواب گزار-خبر گزار
متبوع	مورد اطاعت
مطبوع	خوش آیند
مَجّاز	غیر حقیقی
مُجّاز	دارای اجازه
مَسّ	دست مالیدن به
مسح	مالیدن دست تر بر سر و پا در وضو
مستور	پوشیده-پنهان

مسطور	نوشته شده-به سطر درآمده
معظم	فراوان-زیاد
معظم	مورد تعظیم-بزرگ
معونت	یاری-کمک
مئونت	رنج و زحمت-خرجی تامین زندگی
مغلوب	شکست خورده
مقلوب	دگرگون شده
مقام	درجه-پایگاه
مقام	اقامت کردن
معین	روشن-زالال
معین	یاربگر-یاور
مکاتب	جمع مکتب
مکاتیب	جمع مکتوب-نوشته ها
مهجور	ممنوع در تصرف اموال خود
محجور	جداشده -دور افتاده
مهین(عربی)	خوار-ذلیل
مهین(فارسی)	مانندماه
مهین(فارسی)	بزرگتر
نواحی	جمع ناحیه
نواهی	چیزهایی که در شرع نهی و حرام شده است
غربت	غریبی-دوری از خانواده
قربت	نزدیکی به کسی-مورد عنایت خدا بودن
تصفیه	صاف کردن-پاک کردن
تسویه	مساوی کردن
تحدید	تحدود کردن-کد و مرز جایی یا چیزی را مشخص کردن



تهدید	ترساندن
پرتقال	نام میوه
پرتغال	نام کشور
طبع	سرشت-ذوق-استعداد-قریحه
تبّع	پیروی کردن
تعویذ	دعایی که می نویسند و معمولاً به بازو یا گردن می بندند.
تعویض	عوض کردن

**\* گروه کلمات متشابه ای را که مطالعه کردید حاصل زحمات استاد عزیزم، دکتر مهر آوران است.**

این مجموعه با تلاش فراوان فراهم آمده است . کلیه ی حقوق آن برای گردآورنده محفوظ است و هیچ شخص حقیقی و حقوقی حق برداشت به صورت کتاب یا جزوه را ندارد\* در صورتی که همکاری عزیز بخواهد این مجموعه را در اختیار دانش آموزانش قرار دهد در صورت ذکر نام گردآورنده بلامانع است.

### واژه های مهم املائی در کنکور سراسری

۱. همه حکم او را گردن نهادند و راه (سلاح - صلاح) پیش گرفتند. (خارج از کشور ۹۵)
۲. محال است که با حسن طلعت ایشان گرد (ملاهی - ملاحی) گردند. (خارج از کشور ۹۵)
۳. همچو مستثنی بر چشمه نوشین (زالال - ضلال) / سیر نتوان شدن از دیدن مہر افزایت. (خارج از کشور ۹۵)
۴. هرساعت سل آفت قوی تر و موج محنت (هایل تر - حایل تر) گردد. (خارج از کشور ۹۵)
۵. به طلیلسان چه کند فخر مشتری گاو را / سپهر کرده به سجاده داریوش (مامور - معمور)
۶. سه تن آرزوی چیزی برند و نیابند: مفسدی که (صواب - ثواب) مصلحان چشم دارد و بخیلی که (سنای - ثنای) اصحاب مروت توقع کند. (ریاضی ۹۵)
۷. فرشته ی به حقیقت سروش عالم غیب / که (روضه ی - روزه ی) کرمش نکته برجان گیرد. (ریاضی ۹۵)
۸. پار آن قصیده گفت که (تعویض - تعویذ) عقل بود و امسال این قصیده که هم خرد جان اوست. (ریاضی ۹۵)
۹. دو دیده همچون (ثقبه - سقبه) گشاده ام شب و روز
۱۰. ولیکن بی خبر از آفتاب و از مهتاب / ولیک بی خبر از آفتاب و مهتاب (تجربی ۹۵)
۱۱. این بار نار (صائقه - صاعقه) افتاد بر دلم و این بار آب واقعه بگذشت از سرم (تجربی ۹۵)
۱۲. (خواری - خاری) که به من در خلد اندر سفرهند به چون به (حذر - حضر) درکف من دسته ی شب بوی (ریاضی ۹۵)
۱۳. اندیشه با (اتباع - اطباع) خوش در میان نهاد و احوال خویش در مطاموعت و صدق مناصحت به قابوس نوشت.
۱۴. این مسأله خلاف آن (قیاس - غیاث) است که خواجه کرده است که یزدان (مطبوع - متبوع) است بر خیر و قادر نیست بر شر.
۱۵. و چندان که شایانی قبول (حیات - حیاط) از این جثه زایل گشت بر فور متلاشی گردد..

۱۶. همان که اینش (ثنا - سنا) خواند آتش لعنت کرد به سوی آن (هجری - حجری) بود و سوی آن گهری (انسانی ۹۵)
۱۰. گرمیش را (زجرتی - ضجرتی) و حالتی زان تبش دل را گشادی (فصحی - فسحتی) (انسانی ۹۵)
۱۱. داغم ز عمر کوه و رعنائی (عمل - امل) می بود کاش طول (امل - عمل) در حساب عمر (انسانی ۹۵)
۱۲. چو طوطی ارچه همه منظم نه غمازم چو تیغ گرچه همه گوهرم نه (غدارم - قدارم)
۱۳. من نه بر کسب خویش اعتماد داشتم و نه به (موونت - معونت) و (مظاهرت - مضاهرت) کسی استظهاری فرامی نمودم. (هنر ۹۵)
۱۴. این باب آن گاه ممکن تواند بود که عفاف موروث و مکتسب جمع باشد و حیل و فضل و (براعت - برائت) حاصل.
۱۵. اگر از حسیض جهالت (حضر - حذر) توانی کرد / به اوج عز و قناعت گذر توانی کرد.
۱۶. با چنین کوتاهی عمر بیان نتوان کرد قصه طول (عمل - امل) را که سخن طولانی است (زبان ۹۵)
۱۷. بس ز نقش لفظهای مثنوی صورتش (ضال - زال) است و هادی معنوی (خارج از کشور ۹۴)
۱۸. در هوا چون بشنود بانگ (صفیر - سفیر) از هوا آید شود این جا (اسیر - اثیر - عصیر) (خارج از کشور ۹۴)
۱۹. گفت ای شه مزده حاجات رواست گر (غریبی - قریبی) آیدت فردا زماست.
۲۰. به زودی بروم تا آن (مخدول - مخزول) برانداخته آید. (ریاضی ۹۴)
۲۱. وزن رباعی مألوف (تباع - طباع) است و متداول میان خاص و عام. (ریاضی ۹۴)
۲۲. در شریعت شفقت و رافت (محذور - محظور) شمردندی. (ریاضی ۹۴)
۲۲. چو (قاضی - غازی) به خود برنبدند پای که محکم رود پای چوبین ز جای (ریاضی ۹۴)
۲۳. نشاط غنا در من آور پدید / (فراغت - فراقت) دهم زان چه نتوان شنید. (ریاضی ۹۴)
۲۴. چو زد کوزه بر (حوزه - حوضه) سنگ بست سفالین بُد آن کوزه خالی شکست (ریاضی ۹۴)
۲۵. هر که در طالعش (فراغ - فراق) افتاد سایه ای او از کنار کند (ریاضی ۹۴)
۲۶. (هضم - حزم) آن باشد که بر گیری تو آب تا رهی از ترس و باشی بر (ثواب - صواب) (تجربی ۹۴)
۲۷. ظالم از مظلوم کی داند کسی کاو بود (سخره ی - صخره ی) هوا همچون خسی (تجربی ۹۴)
۲۸. ما به دل بی واسطه خوش نگیریم کز (فراست - فراصت) ما به عالی منظریم (تجربی ۹۴)
۲۹. من همه جهد که از دوست جدایی نکنم چه کنم بین من و دوست اجل (حایل - هایل) بود (تجربی ۹۴)
۳۰. آه از آن عشق که با شعشه چه جلا داشت دریغا اجلی (عاجل - آجل) بود (تجربی ۹۴)
۳۱. بدانگهی که (حور - هور) قیرگون شود چو روی عاشقان شود ضیای او (انسانی ۹۴)
۳۲. کشتی بی لنگر آمد مرد شر که زباد کژ نیابد او (حذر - حصر) (هنر ۹۴)
۳۳. که ز قرآن نبیند غیر قال این عجب نبود ز اصحاب (زال - ضلال)
۳۴. دیده ام عشاق، ریزان اشک دارند از طرب آن همه چون (سبحه - صبحه) دریک ریسمان آورده ام. (زبان ۹۴)
۳۳. که مرو زان سو بیندیش ای (غوی - قوی) که اسیر رنج و درویشی شوی (هنر ۹۴)
۳۴. علم جوی و طاعت آور تا به جان زین تن لاغر برون آیی (سمین - ثمین) (هنر ۹۴)
۳۵. عبارتی که توانگری را مدح است. درویشی را مذمت است. درویش اگر سخاوت ورزد به افراط و زیاده روی (منسوب - منصوب) شود و اگر در اظهار حلم کوشد، آن را ضعف شمردند و اگر (فصاحت - فساحت) نماید، بسیار گوی باشد.

۳۶. در حضرت عزت (سهو - صحو) و غفلت جایز نیست. (انسانی ۹۳)
۳۷. در احکام آفریدگار از قضیت تعدلت گذر نباشد گاه مجرمان را (ثواب - صواب) (انسانی ۹۳)
۳۸. کردار مخلصان ارزانی می‌دارد و گاه ناصحان را به عذاب (زلت - ذلت) جانیان مؤاخذت می‌نمایند. (انسانی ۹۳)
۳۹. ملک را در عواقب این کار، نظری از فرایض است که ملک بی (طبع - تبع) نتوان داشت. (انسانی ۹۳)
۴۰. چه می‌خواستی که قرار (عزیمت - عظیمت) ما در تقدیم و تأخیر آن غرض بشناسی. (انسانی ۹۳)
۴۱. هرکه را سعادت ازلی یار باشد، در کارها پیش از تأمل و تدبّر آغاز نکند و موضع حزم و احتیاط را ضایع (نگذارد - نگزارد).
۴۲. سنت‌های (مذموم - مضموم) که ظلمه‌ی ضالّه نهاده بودند به یک بار محو کرد. (خارج از کشور ۹۲)
۴۳. قومی عقبی را با آن که خلعت بقا داشت دست رد بر وی نهادند. از (سورت - صورت) دعوی در حقیقت معنی آویختند.
۴۴. مهتران و بزرگان، قصد زیردستان و اتباع در مذهب سیادت (محظور - محضور) شناسند. (تجربی ۹۲)
۴۴. و وضعیتر اصدقا آن است که در حال شدت و نکبت صداقت را (مهمل - محمل) گزارد و غافل‌تر ملوک آن است که در اهتمام رعایا نکو شد و عهود و موثقی ملک را (نغز - نقض) گرداند. (انسانی ۹۲)
۴۵. این طایفه، سالکان طریقت و طالبان حقیقت‌اند که گاه در (روضه‌ی - روزه‌ی) الفت از شراب قربت سرمست شدند. (هنر ۹۲)
۴۶. پادشاه زاده‌ای را که علامات اقبال و (امارات - عمارات) دولت در افعال وی واضح است. (زبان ۹۲)
۴۷. آن‌که تقوی و (حدی - هدی) را شعار او کنیم و برای قناعت از برای (برائت - براعت) شجاعت او پردازیم. (زبان ۹۲)
۴۸. او به رغبتی صادق به کار بندگی و خدمات مرضی مشغول بود و هر روز بر این نسق مقامی دیگر در بساط (غربت - قربت) می‌یافت. (خارج از کشور ۹۱)
۴۹. دانا گفت: بالای مرگ را چون هنگام فرود آید، راه بدان (عمارت - امارت) عالی چنان یابد که بدان کومه‌ی مختصر.
۵۰. زاغ این سخن بشنود و بی‌واسطه‌ی (سفیر - صغیر) و مشیر در محضر حاضران زبان بگشود و گفت: روباه به بازوی صولت، پیل مست را فروافکند و از میان اقربان جنس خویش به انواع (معاصر - مآثر) شهرتی هرچه شایع‌تر دارد. (خارج از کشور ۹۰)
۵۱. پسندیده‌تر اخلاق ملوک رغبت نمودن است در محاسن صواب و عزیز گردانیدن خدمتکاران (مرزی - مرضی) اثر. (ریاضی ۸۹)
۵۲. اگر از روی دین و (حمیت - همیت) کوششی پیوسته آید برکات و ثواب‌های آن را نهایت صورت نهند. (ریاضی ۸۹)
۵۳. چون (سورت - صورت) غضب شهریار بنشست. کلمه‌ای که لایق سیر حمیده و خلق کریم او بود، بر زبان براند. (ریاضی ۸۹)
۵۴. غافلی ضعیف که بر (خواری - خواری) کشیدن خو دارد و به هیچ (تعویل - تأویل) منظور و محترم و مطاع و مکرم نگردد. (ان ۸۹)
۵۵. شرط سالک آن است که دل از حرص و طمع پاک کند و همیشه (اجل - عجل) بر آمل (غالب - قالب) دارد. (زبان ۸۹)
۵۶. اما گاه که علف (ستوران - سطوران) است به تبع آن هم حاصل آید. (زبان ۸۹)
۵۷. از خاکساران متواضع هیچ کس را این فروتنی و سلامت (تبع - طبع) نیست که شتر راست. تو همیشه بر طاعت اوامر من اقبال نموده‌ای و از (نواهی - نواهی) امتناع کرده و قدمی از (خاسته‌ی - خواسته‌ی) من فراتر نهاده‌ی. (خارج از کشور ۸۸)
۵۸. (اهمال - احمال) و تقصیر در مذهب حمیت رخصت نمی‌بینم و منزلتی نمی‌جویم که به حرص (منسوب - منسوب) شوم.
۵۹. موری ضعیف در زیر درختی وطن ساخته و از (بحر - بهر) چند روزه مقام و مسکنی پرداخته. (تجربی ۸۸)
۶۰. تا رنج (تألم - تعلّم) هرچه تمام‌تر نباشد، در سخن این منزلت نتوان یافت. (زبان ۸۸)

۶۱. قومی را از روی (سُهو - صحو) یا از روی شهوت از این نوع حادثه‌ها افتد و از این جنس دوستان گزینند که به حَسَب و (نَصَب - نَسَب) ایشان التفات ننماید. (هنر ۸۸)
۶۲. حالی به (ثواب - صواب) آن لایق‌تر که مهمات را خوار شمرده نیاید که بقا و فراغ ملک و سطوت سلطنت بی (هضم - حزم) کامل و عدل شامل ممکن نباشد. (هنر ۸۸)
۶۳. باز شدن مال‌های صلتی و عطاها را از درباریان نتیجه‌ی توصیه و (اقوای - اغوای) وی می‌داند. (انسانی ۸۷)
۶۴. در تلافی خلل‌ها پیش از تمکّن حضم، مبادرت نموده شود و به نفاق دشمن التفات (نیافتد - نیفتد). (انسانی ۸۷)
۶۵. به اولین (وهله - وحله) بی‌مهلت، هرچه از اثبات و نفی بشنوی، در سماع رضای خود جای ندهی. (زبان ۸۷)
۶۶. برای ایام محنت و روزگار مشقت گنجی سازم تا شادی دل و فرح طبع من از آن (بیافزاید - بیفزاید). (هنر ۸۶)
۶۷. کودک مزاجان از خبث باطن و سستی عهد و (دنائت - دناعت) طبع و ناپاکی سیرتش بی‌خبر مانده‌اند. (خارج از کشور ۸۵)
۶۸. گفت مگر صواب باشد که بونصر مشکان که دارای (ضیاء - ضیاع) و عقار فراوان است. (زبان ۸۵)
۶۹. پس هر یک با کینه‌ای در سینه (مسطور - مستور) ترک مواصلت او کردند. (هنر ۸۵)
۷۰. چون اولوالامر از (صلاح - صلاح) و فساد ایشان واقف نباشد و... (تجربی ۸۵)
۷۱. تشخیص علی (ع) این بود که تحقق عدالت اجتماعی جز با (الغای - القای) فواصل طبقاتی ممکن نیست. (انسانی ۸۴)
۷۲. شیراز به یمن قدم شریفش (معمور - مأمور) شد و مردم به عیش و فراق نزدیک و از محنت و بلا دور. (ریاضی ۸۴)
۷۳. او چون (صورت - سورت) آن شیران و صولت آن دلیران مشاهده کرد، انگشت ندامت گزیدن گرفت. (زبان ۹۶)
۷۴. همیشه دست توقع گرفته دامن فضلش / چو وامدار که دریابد آستین (ضمن - زمین) را (زبان ۹۶)
۷۵. تو قدر فضل شناسی که اهل فضل و دانشی / (شیخ - شبه) فروش چه داند بهای دُر (سمین - ثمین) را
۷۶. با آن که به براعت ساحت و کمال دیانت خویش (ثقتی - سقطی) تمام دارم و متیقّم که هرچند حزم بیشتر شود، مزیت و رجحان من در اخلاص و مناصحت بر همه ی حشم و خدم ظاهرتر گردد.
۷۷. گرچه در ظرف صدف بحر نگردد (مستور - مسطور) سینه کیست که گنجینه اسرار تو نیست (قلمچی ۹۶)
۷۸. تفاوت در میان خوب‌رویان (نغز - نقض) یک رنگی است / به هر جا کاسه‌ی شیری است می‌باید شکر گشتن (قلمچی ۹۶)
۷۹. اندرین شهر (صواب - ثواب) تو به یک ساله مقام / بیش از آن است که صد ساله کنی حج و (قضا - غزا) (قلمچی ۹۶)
۸۰. ای رمیده طبع تو از (زی - ذی) صلاح / کرده‌ای خود غیبت نیکان مباح (قلمچی ۹۶)
۸۱. این هنوز اوّل (آزار - آذار) جهان‌افروز است / باش تا خیمه زند دولت نیسان و آیار (قلمچی ۹۶)
۸۲. غریب از خوی (مطبوعت - متبوعت) که روی از بندگان پوشی / بدیع از طبع موزونت که در بر دوستان بندی (قلمچی ۹۶)
۸۳. یار غالب شو که تا غالب شوی / یار مغلوبان مشو هین ای (قوی - غوی) (قلمچی ۹۶)
۸۴. و گر هلاک منت درخور است باکی نیست / قتل عشق شهید است و قاتلش (غازی - قاضی) (قلمچی ۹۶)
۸۵. (خازه - خوازه) بست ز گلبن همه فراز و نشیب / بساط کرد ز سبزه همه جبال و ریاض (قلمچی ۹۶)
۸۸. بیاویزد آن کس به (قدر - غدر) خدای / که بگریزد از عهد روز غدیر (قلمچی ۹۶)
۸۹. در کار او بسیار (تعمّل - تأمل) کردم و بدان چه بدو خیانتی (منسوب - منصوب) گردانم (قلمچی ۹۶)

۹۰. چون موش از ادای شهادت برداخت، ملک مثال داد تا وحوش، به عذابی هرچه عظیم‌تر و قتل هرچه (الیم‌تر - علیم‌تر) پس از لعن و طعن، خرس را اعضا از هم جدا کردند. (قلمچی ۹۶)
۹۱. تا که از باغ (خاست - خواست) بانگ خروس / خواجه برجست خشمناک و عبوس (قلمچی ۹۶)
۹۲. بسا مالا که بر مردم وبال است / مزید ظلم و تأکید (ضلال - ظلال) است (قلمچی ۹۵)
۹۳. دل تاب خانه‌ای است که هر ساعتی در او / شمع خزانه‌ی ملکوت افکند (ضیا - ضیاع) (قلمچی ۹۵)
۹۴. او ز تو آهن همی (خواید - خاید) به خشم / او همی جوید تو را با بیست چشم (قلمچی ۹۵)
۹۵. چه (غزا - قضا) ما بی‌غزا خود کشته‌ایم / ما به تیغ فقر بی‌سر گشته‌ایم (قلمچی ۹۵)
۹۶. بسیجیده‌ی آن شده که بر این تعبیه در صحاری عشرت آیم و حجاب مخافت از پیکر مراد بردارم و به یمن تو مظفر و (منثور - منصور) کردم. (قلمچی ۹۵)
۹۷. در نور صفا چون که زخورشید فزونی / هرگز نشود (هایل - حایل) رخسار نقابت (قلمچی ۹۵)
۹۸. ای بحر (برائت - براعت) که ضمیر تو جهان را / دامن به عطا لؤلؤ منثور فرستد (قلمچی ۹۵)
۹۹. چنان چون مرکز آتش (اسیر - اثیر) است / شدست آثار او قطب مآثر (قلمچی ۹۵)
۱۰۰. کسی که تخم نکارد چه دخل بردارد؟ بیاش دانه‌ی (عاجل - آجل) که بر خوری (عاجل - آجل) (قلمچی ۹۵)
۱۰۱. دیوانگان نترسند از صولت قیامت / بشکبک اسب چوبین از (سیف - صیف) و تازیانه (قلمچی ۹۵)
۱۰۲. چون به مصاف سران لاف شهادت زنی / زشت بود زخم بانگ (الم - علم) برداشتن (قلمچی ۹۵)
۱۰۳. این چه گوهرهاست که در نیسان احسان او گرد آمده و در (آزار - آزار) و (عیار - ایار) جهان بر مردمان فضل می‌کند. هر کس را بی‌مذلت (خاست - خواست) نان می‌افزاید که (نصاب - نساب) او در حد کمال است و در روزگار او (حیمه - هیمه) عود گردد و سنگ دُر شود. (قلمچی ۹۵)
۱۰۴. تو قدر فضل شناسی که اهل فضل و دانشی / (شبح - شبه) فروش چه داند بهای دُر ثمین را (قلمچی ۹۵)
۱۰۵. (سخره‌ی - صخره‌ی) دیوانگان و صورت دیوی / وز تو بسی بهتر است صورت دیوار (قلمچی ۹۵)
۱۰۶. پیاله بر کفم بند تا سحرگه حشر / به می زدل ببرم (حول - هول) روز رستاخیز (قلمچی ۹۵)

این مجموعه با تلاش فراوان فراهم آمده است. کلیه ی حقوق آن برای گردآورنده محفوظ است و هیچ شخص حقیقی و حقوقی حق برداشت به صورت کتاب یا جزوه را ندارد\* در صورتی که همکاری عزیز بخواهد این مجموعه را در اختیار دانش آموزانش قرار دهد در صورت ذکر نام گردآورنده بلامانع است.

## نکات لازم برای معنی واژه

۱. واژه هایی که جمع مکسر هستند معنی آن ها نباید مفرد بیاید.

\* مفاتیح: کلیدها      کلید: نادرست

۲. واژه هایی که مفرد هستند معنی آن ها نباید به شکل جمع بیاید.

\* سَجَّه: عادت، خوی      عادات و خوی ها: نادرست

۳. گاهی به جای معنی واژه، تضاد آن می آید.

\* تریاق: پادزهر      زهر: نادرست

۴. واژه هایی که صفت هستند، معنای آن ها نباید به شکل اسم ظاهر شود:

\* شاب: جوان و برنا      جوانی «نادرست»      مقرون: پیوسته      قرینه «نادرست»

\* دستور: راهنما و وزیر      راهنمایی، وزارت «نادرست»

۵. واژه هایی که اسم هستند نباید معنای آن ها به شکل صفت ظاهر شود:

\* مطاوعه: اطاعت و فرمان برداری      فرمان بردار «نادرست»      \* تمکن: توانگری  
توانگر «نادرست»

۶. بعضی از واژه ها از نظر ظاهر خیلی شبیه هم هستند و با هم جناس دارند و از نظر معنا نباید ما را به اشتباه بیندازد:

\* دهشت: سرکشی، حیرت و تعجب      \* دهش: انصاف، دادگری و بخشش

\* ألف: هزار      \* ألف: انس و دوستی      \* بُن: ریشه      \* بُن: نوعی درخت

\* یم: دریا      ید: دست      \* حشم: خدمتکاران      احشام: دام ها

\* سپردن: پایمال کردن      سپردن: واگذار کردن      \* هنگامه: غوغا، شلوغی، جمعیت مردم      هنگام و موسم «نادرست»

\* جُل: پوشش      جلجل: زنگوله

۷. گاهی اوقات معنی واژه ها باهم از نظر ظاهر خیلی نزدیک هستند و باهم جناس دارند و نباید ما را به اشتباه بیندازد:

\* زنخدان: چانه      \* چاله: نادرست

۸. واژه هایی که اسم مکان یا اسم زمان عربی است نباید به شکل دیگر ظاهر شوند:

\*مضيف: جای ضیافت، مهمان خانه \*مهمانی: نادرست

\*ميعاد: جای وعده، وعده گاه، زمان وعده \*دعوت شدن: نادرست

۹. واژه هایی که صفت مفعولی فارسی هستند نباید به شکل صفت فاعلی و مصدری یا شکل دیگر ظاهر شود:

تنیده: درهم بافته \*درهم بافتن، درهم بافنده: نادرست

۱۰. واژه هایی که صفت یا همان اسم مفعول عربی هستند، نباید به شکل اسم فاعل عربی بیاید:

\*مخذول: خوار، زبون گردیده خوارکننده «نادرست»

۱۱. واژه هایی که قید هستند نباید به شکل صفت یا شکل دیگر ظاهر شوند:

\*رندانه: زیرکانه \*زیرک و رند: نادرست

۱۲. گاهی در معنای یک واژه حذف صورت می گیرد و هسته یا همان کلمه ی اول حذف می شود:

\*شهد: عسل خالص \*خالص: نادرست سندروس: صمغی زرد رنگ \*زردرنگ: نادرست

۱۳. باید به جابه جایی معنای اعضای بدن، برای مثال اسب باید دقت کرد:

\*وقب: گودی چشم برآمدگی پشت پای اسب: نادرست

۱۴. دقت در جابه جایی نوع پوشش انسان:

\*خلعت: جامه ای که بزرگی به کسی می بخشد. \*سربند، عمامه، دستار: نادرست

\*طیلسان: ردا \*دستار: نادرست

۱۵. گاهی باید در معنای یک واژه دقت کرد که از نظر جنس فرق دارند:

\*کَبَّاده: کمانی از جنس چوب که در دو طرف آن زنجیری وصل باشد \*کَبَّاده: از جنس فلز است.

\*طبق: به نظر شما معمولاً از جنس چوب است یا فلز؟

۱۶. دَقَّت در جابجایی لوازم جنگی:

ترگ: کلاه خود سپرجنگی: نادرست

## ۱۷. دقت در نام اسب ها و تفاوت در رنگ ها:

اِبْرَش: اسبی که بر اعضای او نقطه ها باشد. / کردند: اسبی که رنگ آن میان زرد و بور باشد.

کهر: اسب یا استری که به رنگ سرخ تیره است

گلچینی از واژه هایی که در کنکور سراسری و آزمایشی به شکل نادرست معنا شده اند که باید از این شکل نادرست تکنیک ها و نکته هایی استخراج نمود که هرگز در معنی واژه ها با اشتباه مواجه نشویم.

مصایح	چراغ ها، جمع مصباح	* چراغ ( نادرست)
مفاتیح	کلیدها، جمع مفتاح	* کلید ( نادرست)
مطاوعه	اطاعت و فرمان برداری	* فرمان بردار ( نادرست)
حلیه	زیور، زینت، پیرایه	* حَلَه ( جامه ی نو)
قدوم	آمدن، قدم نهادن	* قدم ها ( نادرست)
اقدام	قدم ها	* قدم نهادن ( نادرست)
افکار	زخمی و خسته	* اندیشه ( نادرست)
افکار	اندیشه ها و فکرها	
مخنقه	گردن بند، قَلَّاده	* قَلَّاب ( نادرست)
عقد	گردن بند	* پیمان ( نادرست)
عذار	چهره	* عذر آوردن ( نادرست)
خریف	پاییز	* تباه عقل ( نادرست)
باسق	بلند	* سبقت گیرنده ( نادرست)
پویه	رفتاری متوسط، راه رفتن نه به شتاب و نه آهسته	* گریه و زاری ( نادرست)
مَحَن	جمع محنت، درد و رنج	* آزمایش ها ( نادرست)
مضيف	جای ضیافت، مهمان خانه	* مهمانی ( نادرست)
ملترم	کسی که در رکاب شاه یا بزرگی حرکت کند، همراه	* لازم داشتن ( نادرست)
خوالیگر	آشپز - طبّاخی	* خوالیگری ( آشپزی)



خنیباگر	آوازه خوان	*آوازخوانی ( نادرست)
تریاق	پادزهر - زهر	* سم، شرنگ، زهر ( نادرست)
جبین و جبهه خزنگی	پیشانی دُر ختی بسیار سخت با چوب سفید که از آن نیزه و زین اسب می سازند.	
		*درمعنای نوعی تیر ( نادرست)
خلنگ	نام گیاهی، علف جارو	
فاجر	تبه کار	
فجور	تبه کاری	
مهمیز	آلتی فلزی که برپاشنه ی چکمه می بندند و هنگام سواری به زیرشکم اسب می بندند.	* پای افزار ( نادرست)
سوفار	دهانه ی تیر	* چله ی کمان ( نادرست)
متراکم	برهم نشیننده، روی هم جمع شده -گردآینده	* گردآورنده ( نادرست)
مضغ	آسیاب کردن غذا در زیر دندان، جویدن	* بلعیدن ( نادرست)
مخدول	خوار، زبون گردیده	* خوار کننده ( نادرست)
توابع	جمع تابع، وابسته ها، متفرعات	* وابسته ( نادرست)
ولیمه	طعامی که در مهمانی و عروسی می دهند	* مهمانی و عروسی ( نادرست)
بنان	انگشت	* دختران ( نادرست)
اجرا	راندن، جاری ساختن	* برآوردن ( نادرست)
بدایت	آغاز - ابتدا	* جاودانگی ( نادرست)
ابدیت	جاودانگی - پایدگی	* آغاز - ابتدا ( نادرست)
صلات	درود - نماز	* درودها ( نادرست)
عواید	جمع عایده، فواید و درآمدها	* عیدها ( نادرست)

ذی حیات	دارای حیات، زنده، جاندار	* زندگی ( نادرست)
مخیله	خیال، قوه ی تخیل، ذهن	* خیالی و ذهنی ( نادرست)
بنان	سرانگشت، انگشت	* انگشتان ( نادرست)
قدوم	آمدن	* قدم ها ( نادرست)
خطوات	گام ها، قدم ها	* قدوم ( نادرست)
مُمد	مددکننده، یاری رساننده	* ادامه دهنده ( نادرست)
میعاد	جای وعده، وعده گاه، زمان وعده	* دعوت شدن ( نادرست)
یال	گردن، موی گردن اسب و شتر	
الف	هزار	ألف: انس و دوستی
گشن	انبوه و پرشاخ و برگ	گلشن ( نادرست)
شباب	برنا- جوان	* جوانی ( نادرست)
شباب	جوانی	
فسق	اعمال زشت و ناروا، خارج شدن از راه حق	
فاسق	تبه کار	
بَن	نوعی درخت	* نوعی بلوط ( نادرست)
بُن	ریشه، پایه و اساس	
جمّازه	شتر تیزرو	* اسب قوی هیکل ( نادرست)
بی گاه	دیر	
یکایک	یک مرتبه، ناگهان	
بی روزی	بی نوا، درویش	* دیرشدن ( نادرست)
أثنا	هنگام، زمان، حین، وسط	* دومین ( نادرست)
سپردن	پایمال کردن و زیر پا گذاشتن	
سپردن	واگذار کردن	
سعایت	سخن چینی، دوبه هم زنی	* کوشش ( نادرست)

سعی	کوشش و تلاش
سحاب	ابر * باران ( نادرست)
عنود	ستیزه کار * ستیزه کاران ( نادرست)
عناد	ستیزه و لجاج * ستیزه کار ( نادرست)
غازه	سرخاب، گلگونه
غزا و غزوه	جنگ
غریبه	بیگانه، عجیب، نو
غرایب	چیزهای نادر و نو
دستور	راهنما، وزیر * راهنمایی، وزارت ( نادرست)
دهشت	سرگشتی، حیرت، تعجب، ترس و اضطراب * انصاف ( نادرست)
دهشی	انصاف، دادگری، بخششی
عُصاره	چکیده، شیر، افشیره * روزگاران ( نادرست)
اعصار	جمع عصر، روزگاران، دوره ها
معهود	عهد شده، شناخته شده، معمول * عهد و پیمان ( نادرست)
مشعوف	شادمان * شادی ( نادرست)
سُموم	باد گرم و مهلک * باد سرد مهلک / سم ها ( نادرست)
سُموم	جمع سم

استدعا	خواهش کردن،	* قبول کردن (نادرست)
استسقا	نام مرضی که بیمار آب بسیار خواهد.	* آب دادن ( نادرست)
خرگه	خیمه ی بزرگ / سراپرده ی بزرگ /	* پیشگاه ( نادرست)
شایق	آرزومند / مشتاق /	* اشتیاق ( نادرست)
	نکته: واژه هایی که صفت هستند باید معنای صفتی داشته باشند نه اسمی.	
داعیه	ادعا /	* دعاها و مدعی ( نادرست)
اندوه گسار	غم گسار /	* غم انگیز ( نادرست)
انگاره	نقشه /	* نقاشی کردن ( نادرست)
زخمه	ضربه /	* زخمی ( نادرست)
اسرا	در شب سیر کردن	* به اسیری بردن ( نادرست)
تمکن	ثروت و مال	* ممکن شدن. ( نادرست)
تداعی	یادآوری / به خاطر آوردن /	* به خاطر سپردن ( نادرست)
مطاع	فرمانروا / اطاعت شده / کسی که دیگری فرمان او را می برد / * فرمانبر - اطاعت کردن ( نادرست)	
خمار	می فروش /	* میکده: نادرست
خانه ی خمار	می کده	
مشتبه	اشتباه کننده / دچار اشتباه شده /	* اشتباه ( نادرست)
مَفخر	مایه ی افتخار و بزرگی /	* افتخار کردن ( نادرست)
کازیه	جا کاغذی	* / کاغذ دیواری ( نادرست)
انابت	بازگشت به سوی خدا / توبه و پشیمانی /	* برآورده شده ( نادرست)
صفوت	برگزیده / فایق	* برگزیده شدن ( نادرست)
حلیه	زینت	* مکر ( نادرست)

روضه	باغ و گلزار	*راضی شدن ( نادرست)
توقيع	امضای نامه	* واقع شدن ( نادرست)
زندان	چانه	* چاله و گونه ( نادرست)
اعتبار	پند گرفتن و عبرت پذیری /	* پند دادن ( نادرست)
خذلان	درماندگی و بی بهره گی از یاری	* برگرفتن ( نادرست)
ضما	مرهم	* تضمین کردن ( نادرست)
موحش	ترسناک	* وحشت زده ( نادرست)
اکرام	بزرگ داشتن	* بزرگان ( نادرست)
صرعی	کسی که بیمای صرع یا غش دارد.	* غش ( نادرست)
مستمع	شنونده	* گوینده ( نادرست)
پس افکند	میراث - باقی مانده	* دورافتاده ( نادرست)
فصیح	زبان آور / خوش سخن / دارای فصاحت	* زبان آوری ( نادرست)
بیرق	پرچم / علم / درفش / رایت	* الم ( نادرست)
خدو	آب دهان / بزاق	* صاحب ( نادرست)
وخامت	خطرناک بودن	* خطرناک ( نادرست)
مقرره	برقرار شده	* مقرری ( نادرست)
مایحتوی	آنچه درون چیزی است	* آنچه بیرون چیزی است ( نادرست)
سجیه	عادات	* عادت ( نادرست)
نوند	اسب تندو	* تندرو ( نادرست)
اهمال	سستی کردن	* سست ( نادرست)
کذا	این چنین	* همان طور ( نادرست)
مشعشع	درخشان، تابان	* شعله ور ( نادرست)
میتاق	عهد استوار	* عهد بستن ( نادرست)
حضرت	آستانه / پیشگاه	* جایگاه ( نادرست)

دار ملک	پایتخت	* سرزمین ( نادرست )
صباح	خوب رویی، سفید رنگی، زیبایی	* شراب صبحگاهی، صبح ( نادرست )
نژند	خوار، زبون، اندوهگین، افسرده	* خشمگین / اسب ( نادرست )
سوله	ساختمان سقف دار فلزی	* سقف فلزی ( نادرست )
مرشد	ارشاد کننده	* مرید و سالک ( نادرست )
دغل	مکر، ناراستی، مکار و تنبل	*
درایت	آگاهی	* رایت ( نادرست )
طاقت فرسا	غیر قابل تحمل	* قابل تحمل ( نادرست )
دهش	بخشش	* وحشت ( نادرست )
بهیمه	چهارپا / ستور	* چارپایان ( نادرست )
مالوف	الفت گرفته / خو گرفته	* خو و خصلت ( نادرست )
مرفه	راحت و آسوده	* در رفاه بودن ( نادرست )
سیماب	جیوه	* جیوه ای ( نادرست )
جیب	یقه ی لباس / گریبان	* پیراهن ( نادرست )
مخنقه	گردن بند	* چنبره ی گردن ( نادرست )
دربايست	ضرورت	* نیازمند ( نادرست )
سرسام	ورم مغز - هذیان	* شلوغی ( نادرست )
خزینہ	گنجینه	* گرمابه ( نادرست )
جَلَت	بزرگ است	* بزرگ کردن ( نادرست )
نکت	نکته ها	* نکته ( نادرست )
کفاف	به اندازه ی کافی	* شایستگی ( نادرست )
چریغ آفتاب	طلوع آفتاب	* غروب آفتاب ( نادرست )
مَشک	انبان / خیک	* ظرف مسی ( نادرست )
تازی،	عرب	* ترک ( نادرست )

ابدیت	جاودانگی / پایداری	* جاودانه و پاینده ( نادرست )
نشئه	حالت سرمستی، خوشی، کیفوری	* گیج ( نادرست )
شایق	آرزومند / مشتاق	* بالیاقت ( نادرست )
خاییدن	جویدن	* چالوسی ( نادرست )
معاصی	جمع معصیت / گناهان	* گناهکار ( نادرست )
فوج	گروه / دسته	* هدف ( نادرست )
جلاجل	جمع جلاجل - زنگوله ها و زنگ ها	* زنگوله ( نادرست )
گُرز	کوپال	* نوعی مار سمی ( نادرست )
اعراض	روی گردانی از چیزی / انصراف	* ستیزه کردن ( نادرست )
معجر	سرپوش / روسری	* آتشدان ( نادرست )
انبان	کیسه بزرگ که از پوست دباغی شده گوسفند سازند.	* مملو ( نادرست )
گلبن	بوته ی گل / گل سرخ / بیخ بوته ی گل	* برگ گل ( نادرست )
تجلی	جلوه کردن / آشکار شدن /	* جلوه گر ( نادرست )
خور	زمین پست	* زمین هموار ( نادرست )
ژاله	قطره ی روی گل	* قطره ( نادرست )
مُقری	قرآن خوان	* قرار یافته ( نادرست )
معمَر	سال خورده / پیر	* آباد شده ( نادرست )
تقریظ	ستودن	* نکوهش ( نادرست )
ارتفاع	محصول زمین های زراعتی	* بذر در زمین های زراعتی ( نادرست )
متقاعد	مجاب شده، مجاب	* مجاب کردن ( نادرست )
لاف	خودستایی کردن، دعوی باطل کردن	* افتخار کردن ( نادرست )
بارگی	اسب	* حصار، دژ ( نادرست )
نفیر	فریاد و زاری با صدای بلند	* نفرت داشتن ( نادرست )
غو	فریاد ، خروش، غریو	* گمراه ( نادرست )

رشحه	قطره، تراوش کرده، چکیده	* تروایدن، لرزه ( نادرست)
پایمردی	خواهشگری، میانجیگری، شفاعت	* ایستادگی ( نادرست)
فُلاکردن	کلک زدن، کمین کردن برای شیطننت	* دگرگون کردن ( نادرست)
گرازان	جلوه کنان و با ناز راه رونده	* شتابان ( نادرست)
منکر	زشت و ناپسند	* انکار کننده ( نادرست)
منکر	انکار کننده	* زشت و ناپسند ( نادرست)
قدس	پاک، صفا، صمیمیت	* پاک ( نادرست)
مرتعش	درای ارتعاش، لرزنده	* به لرزه درآوردن ( نادرست)
محبوب	پنهان، مستور	* دورافتاده و متروک ( نادرست)
همایون	خجسته، مبارک، نیک بخت	* نیک بختی ( نادرست)
افسر	تاج و کلاه پادشاهی، صاحب منصب	* تخت پادشاهی ( نادرست)
محوطه	پهنه، میدانگاه، صحن	* محدود شده ( نادرست)
یم	دریا	* دست / بیابان ( نادرست)
چنبیره	گردن بند - طوق - حلقه	* دراز ( نادرست)
دوال	چرم و پوست	* زین اسب ( نادرست)
یک دوال	یک لایه - یک پاره	* یک دوره ( نادرست)
اقبال	روی آوردن - نیک بختی	* لایق بودن ( نادرست)
حشم	خدمتکاران	* دام ها ( نادرست)
منت	سپاس، شکر، نیکویی	* تحقیر کردن ( نادرست)
جافی	جفاکار - ستم کار	* ستم دیده ( نادرست)
ورطه	زمین پست - ملهکه - هلاکت	* مرتبه ( نادرست)
سلسله جنبان	محرک - آن که دیگران را به کاری برمی انگیزد.	* دیوانه ( نادرست)
جُل	پوشش	* زنگوله ( نادرست)
کَباده	وسيله ای کمانی شکل در زورخانه از جنس آهن	* ادعای چیزی داشتن ( نادرست)



ترفع	ارتقا یافتن ، رتبه گرفتن	* در رفاه بودن ( نادرست)
کفایت	کافی - بسنده	
تسلا	آرامش یافتن	* آرامش دادن «نادرست»
جبین و جبهه	پیشانی	* جیب (نادرست)
ذی حیات	دارای حیات، زنده، جاندار	* زندگی ( نادرست)
مخیله	خیال، قوه ی تخیل، ذهن	* خیالی و ذهنی ( نادرست)
بنان	سرانگشت، انگشت	* انگشتان ( نادرست)
قدوم	آمدن	* قدم ها ( نادرست)
خطوات	گام ها، قدم ها	* قدوم ( نادرست)
کتاب	نویسندگان / جمع کاتب	* مکتب ها ( نادرست)
زهی	از ادات تحسین به معنای آفرین	* آگاه باش ( نادرست)
زنهاار	آگاه باش	* آفرین ( نادرست)
بحبوحه	میانه، وسط	* غوغا و سروصدا ( نادرست)
اوان	وقت - هنگام	* یاری ( نادرست)
تقریر	بیان کردن	* نوشتن ( نادرست)
ارتجالا	بدون اندیشه سخن گفتن یا شعر سرودن	* سخن گفتن و سرودن شعر (نادرست)
هنگامه	غوغا، شلوغی، جمعیت مردم	* موسم، هنگام ( نادرست)
گسیل کردن	روانه کردن	* گسستن (نادرست)
غارب	میان دو کتف	* برآمدگی پشت پای اسب (نادرست)
آخره	چنبره ی گردن	* بالای کمر (نادرست)
گرده	پشت و بالای کمر	* فرورفتگی اندام (نادرست)
وقب	فرورفتگی اندام	* گودی چشم (نادرست)
رندانه	زیرکانه	* زیرک (نادرست)
کید	حیله و فریب	* حیله گری (نادرست)

خلعت	جامه ی ای که بزرگی به کسی بخشد. *سربند و عمامه (نادرست)
نظاره	تماشا کردن * گمان کردن (نادرست)
هزیر	هوشیار و چابک *شیر (نادرست)
جولقی	گدا و درویش * ماهر و چیره دست (نادرست)
حاذق	ماهر و چیره دست * خوار و ناتوان (نادرست)
بادپا	تیز رو و شتابنده * اسب (نادرست)
سندروس	صمغی زرد رنگ *زرد رنگ (نادرست)
ابرش	اسبی که بر اعضای او نقطه ها باشد.
کهر	اسب یا استری که به رنگ سرخ تیره است
کرنده	اسبی که رنگ آن میان زرد و بور باشد.
اوان	وقت و هنگام * آغاز «نادرست»
فروغ	روشنایی * آسایش «نادرست»
غالب	چیره، پیروز * قالب «جسم، کالبد»
لمن تقول	برای چه کسی می گویی * چرا می گویی «نادرست»
بُنشن	خواروبار * گلزار «نادرست»
رقعه	نامه * امضا کردن نامه «نادرست»
انبساط	خودمانی شدن * خودمانی (نادرست)
کام	دهان * زبان (نادرست)
پایاب	بخش کم عمق آب * عمیق (نادرست)
رستاخیز	برخاستن مردگان، جنبش، روز محشر * مردن (نادرست)
خود	کلاهی که سربازان هنگام جنگ بر سر می گذارند. * تاج (نادرست)
شبگیر	سحرگاه * نیمه شب (نادرست)
محبوب	پوشیده، پنهان، مستور * آرام (نادرست)
کوشک	قصر * کشیک و نگهبان (نادرست)

خبرخیر	سریع و سرسری	* به کندی (نادرست)
حمیت	جوان مردی	* تلاش (نادرست)
کراهیت	ناپسندی	* بدخلقی (نادرست)
خیره	حیران و بیهوده	* سریع و سرسری (نادرست)
ورطه	گودال و چاله	* چانه (نادرست)
یله دادن	تکیه کردن	* آزاد کردن (نادرست)
آوان	هنگام و زمان	* آغاز (نادرست)
مخدول	خوار	* خواری (نادرست)
لمن تقول	برای چه کسی می گویی؟	* چه می گویی (نادرست)
مولع	آزمند و حریص	* طمع کاری و آزمندی (نادرست)
رقعه	نامه	* امضا کردن فرمان و نامه (نادرست)
تسلا	آرامش یافتن	* آرامش دادن (نادرست)
بُشن	خوار و بار	* گلشن و سبزیجات (نادرست)
مغربی	مراکشی	* اروپایی (نادرست)
استقرار	برپایی، برقرار و ثابت کردن کسی یا چیزی در جایی، مستقر شدن * برقرار و ثابت (نادرست)	
دینار	واحد پول، سکه طلا	* مسکوک نقره (نادرست)
ادیب	سخندان	* سخنران (نادرست)
سودا	عشق	* عاشق (نادرست)
غنا	نغمه	* بی نیازی (نادرست)
ملال	اندوه، پژمردگی، افسردگی	* ملول (رنجیده)
ملول	رنجیده	* رنجیدگی (نادرست)
هرا	صدا و غوغا، آواز مهیب	* هیبت، قدرت، شکوه (نادرست)
صولت	هیبت، قدرت، شکوه	

کاید	حیله گر	* حیله و حیله گران (نادرست)
سرسام	تورم سر و مغز و پرده های آن که یکی از نشانه های هذیان بوده است. * هذیان (نادرست)	
فروماندن	متحیر شدن	* متحیر کردن (نادرست)
برنشستن	سوار شدن، نشستن براسب	* پیاده شدن (نادرست)
ندیم	هم نشین	* پشیمان (نادرست)
ندامت	پشیمانی	* هم نشینی (نادرست)
کافی	دانای کار، باکفایت	* پسندیده (نادرست)
شرع	سایه بان، خیمه	* کشتی (نادرست)
ویله	صدا، آواز، ناله	* حادثه (نادرست)
کلوخ	پاره گل خشک شده به صورت سنگ	* پاره گل نرم «نادرست»
دارالملک	پایتخت	* سرزمین (نادرست)
گرده	پشت و بالای کمر	* پشت پا (نادرست)
بذله	لطیفه	* شوخ طبع (نادرست)
رضوان	بهشت، فرشته ی نگهبان بهشت	* راضی شدن (نادرست)
نشئه	سرخوشی	* سرخوش (نادرست)

\* دانش آموزان عزیز در صورتی که در مجموعه ی بالا با سوالاتی یا اشکالاتی مواجه شدید، درخواست خود را از طریق پیامک ، تلگرام، واتساپ یا ایتا به شماره ی ۰۹۱۲۷۵۳۳۳۴۵ حسین عباسی بفرستید. التماس دعا

\* این مجموعه با تلاش فراوان فراهم آمده است . کلیه ی حقوق آن برای گردآورنده محفوظ است و هیچ شخص حقیقی و حقوقی حق برداشت به صورت کتاب یا جزوه را ندارد \* در صورتی که همکاری عزیز بخواهد این مجموعه را در اختیار دانش آموزانش قرار دهد در صورت ذکر نام گردآورنده بلامانع است.

حسین عباسی دبیر ادبیات ناجیه روفه